

ویژگی‌های مشابه مقاماتحمیدی و گلستانی

دکتر سیدعلی کرامتی مقدم
دبیر آموزش و پرورش تبادکان

چکیده

برخی از پژوهشگران، گلستان سعدی را «مقامه» به‌شمار آورده‌اند. بین گلستان و مقامات وجوه تشابه فراوانی وجود دارد که این دو اثر را به هم نزدیک کرده است. البته این دو شاعر ادبی تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای نیز دارند و همین تفاوت‌ها گلستان را از مقامه متمایز می‌کند. در این مقاله، ضمن بررسی تشابهات و تفاوت‌های این اثر با مقامات حمیدی بیان می‌کنیم که اگرچه سعدی برای تصنیف گلستان به مقامات عربی و فارسی توجه خاصی داشته، از حد تقلید صرف فراتر رفته، نقص‌های موجود در مقامات را برطرف نموده و آن را به کمال رسانیده است.

در مقامه‌نویسی به لفظ و ساختار زبانی و ادبی توجه ویژه‌ای می‌شود و نویسنده با آوردن سخنان آهنگین به زیبایی‌های لفظی می‌پردازد. سعدی به رغم توجه به لفظ و صنایع مختلف ادبی، از محتوا نیز غافل نشده و با ابتکاراتی که داشته سبک خاص و منحصر به فردی به‌وجود آورده است. سبک برتر سعدی تا قرن‌ها بعد نویسندگان زیادی را تحت تأثیر قرار داده است و افراد زیادی از این سبک و شیوه در خلق آثار خود پیروی کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: گلستان، مقامه، تقلید، کمال، سبک برتر

مقدمه

یکی از مباحث سؤال‌برانگیز در ذهن و اندیشه علاقه‌مندان به سعدی، سفرهای طولانی او و حیطة این سفرهاست (رک، پورپیرار، ۱۳۷۳: ۴۷). سعدی به سفر و سیر و سیاحت علاقه داشته و پیوسته در اشعارش به شیوه‌های مختلف به آن اشاره نموده است؛ برای مثال:

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی
(سعدی، ۱۳۷۱: غ ۵۹۷)

او در اشعار خود به سفری طولانی اشاره دارد:

برون جستم از تنگ ترکان چو دیدم
جهان درهم افتاده چون موی زنگی
چو باز آمدم، کشور آسوده دیدم
ز گرگان به در رفته آن تیز چنگی
(سعدی، ۱۳۷۷: ۹۵۴)

در گلستان نیز حکایتی هست که خواندن آن‌ها این تصور را ایجاد می‌کند که سعدی بسیار به سیر و سیاحت و سفر می‌پرداخته است: «سالی از بلخ با میانم سفر بود» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۶۱) «سالی که محمد خوارزمشاه -رحمة‌الله علیه- با ختا برای مصلحتی صلح اختیار کرد به جامع کاشغر درآمد» (همان: ۱۴۱)، «خرقه پوشی در کاروان حجاز همراه ما بود» (همان: ۱۴۳)، «وقتی در سفر حجاز طایفه‌ای جوانان صاحب‌دل همدم من بودند.» (همان: ۹۷) او گاهی نیز از ماندن در وطن و فراهم نبودن زمینه برای سفر شکوه و ابراز دل‌تنگی کرده است:

رفیقانم سفر کردند هر یاری به اقصایی
خلاف من که بگرفته است دامن در
مغیلائم

(سعدی، ۱۳۷۱: غ ۴۱۴)

اگر در سبک گلستان درنگ کنیم و آن را نوعی مقامه بدانیم، معمای بسیاری از این سفرها حل خواهد شد؛ چرا که از ویژگی‌های مقامه، داشتن یک راوی است و راوی معمولاً فردی خیالی است که پیوسته در سفرهای تخیلی با عباراتی لطیف و جذاب حکایات و افسانه‌ها را بیان می‌کند و با هنرنمایی در لفظ، شنوندگان و خوانندگان را به تعجب و شگفتی وامی‌دارد. سعدی به تقلید از مقامات فارسی و عربی، مقامه‌نویسی در پیش گرفته ولی در الگوی خود پا را از تقلید فراتر نهاده و در این شیوه، دخل و تصرفاتی در آن نموده است. یکی از این ابتکارات این است که در بسیاری موارد خودش، راوی داستان است و حکایت‌ها را از زبان خویش بیان می‌کند. به این ترتیب، می‌توان گفته و اندیشه پژوهشگرانی را که معتقدند سفرهای مطرح شده در گلستان تخیلی هستند، (رک، پورپیرار، ۱۳۷۳: ۱۴۴) و وجود خارجی نداشته‌اند، تأیید کرد.

در این مقاله به بررسی وجوه تشابه و تفاوت بین مقامات حمیدی با گلستان پرداخته می‌شود تا خواننده با شناختی که از شیوه مقامه‌نویسی می‌یابد، سبک گلستان را با مقامات تطبیق دهد و دریابد که آیا می‌تواند گلستان را مقامه به‌شمار

آورد یا نه. حال اگر گلستان تقلیدی از مقامات باشد، برای سفرهای سعدی و درستی یا نادرستی مباحث تاریخی جای بحث نخواهد ماند.

است که در آن‌ها گوینده در حال ایستاده سخن خود را در پوششی از صنایع لفظی ارائه می‌نموده و حتی گاهی با زیاده‌روی در خلق زیبایی‌های ظاهری، معنارافدای لفظ می‌کرده است.

در عربی از مقامات بدیع‌الزمان همدانی و مقامات حریری و در زبان فارسی از مقامات حمیدی می‌توان به عنوان کتاب‌هایی نام برد که به‌طور مستقل در این فن نوشته شده‌اند.

مقامه‌نویسی

مقامه‌نویسی شیوه‌ای از نثر است که نویسندگان در آن با افراط در به‌کار بردن صنایع لفظی و ادبی به نشان دادن توانایی و مهارت خود در نویسندگی می‌پردازد. در مقامه اغلب با

متنی هنری و ادبی محض مواجه می‌شویم که جوهره ادبی آن بسیار بالاست ولی ارزش محتوایی ندارد. به این ترتیب، مقامات با مکتب ادبی پارناسین (هنر برای هنر) در مکاتب ادبی قابل مقایسه است.

در اصطلاح ادبی مقامات عبارت است از «داستان‌هایی کوتاه و مستقل که تنها وجه ارتباط آن‌ها با یکدیگر راوی واحد و مشخص می‌باشد»^۱ (خطیبی، ۱۳۷۵: ۵۴۷). چنان

که در مقامات همدانی «عیسی بن هشام» و در مقامات حریری، «حارث بن همام» راوی می‌باشند.

از ویژگی‌های ساختاری مقامه، وجود قهرمان در داستان است که این شخصیت در مقامات بدیع‌الزمان، «ابوالفتح اسکندری» و در مقامات حریری، «ابوزید سروجی» است.

پیدایش مقامه‌نویسی

اغلب بدیع‌الزمان همدانی را مبتکر فن مقامه‌نویسی پنداشته‌اند اما به عقیده برخی دیگر از پژوهشگران «ابن درید» (بهار، ۱۳۷۳، ج ۲: ۳۲۵) واضع اصلی این فن است.

فن مقامه‌نویسی بر اثر مسائل سیاسی و اجتماعی در قرن سوم و چهارم پدید آمد. دربارها در این زمان از نظام اقتصادی برتری برخوردار بودند و در پی آن پدیده شوم تجمل‌گرایی در دربار و قشر مرفه جامعه ظاهر شد. این بلای خانمان‌سوز به عنوان پدیده‌ای شایع و گسترده بر روحیه و افکار تمام طبقات اجتماعی سایه افکند و گفتار و کردار آنان را تحت تأثیر قرار داد و زمینه پیدایش ناهنجاری‌های متعددی در اجتماع شد. برای مثال، افراط در تجمل‌گرایی سبب مال‌اندوزی شد و زمینه را برای ظهور فقر، تکدی‌گری، توسل به مکر و دغل‌بازی در قشر متوسط و ضعیف جامعه فراهم آورد. فلسفه و هدف در زندگی فراموش شد و هر طبقه‌ای، اعم از صنعتگران، هنرمندان، شاعران و نویسندگان با توجه به موقعیت خود این پدیده را وارد کار و حرفه خود کردند.

توجه به لفظ و زیبایی‌های ادبی بر ذهن و اندیشه نویسندگان سایه افکند و آنان را تحت تأثیر اوضاع اجتماعی قرار داد و از مسیر اصلی دور نمود و زمینه بروز مقامه‌نویسی را فراهم کرد. از طرفی، نویسندگان در ضمن لفاظی‌های افراط‌گرایانه خویش، کاستی‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی را به معرض نمایش و نقد و بررسی می‌گذاشتند. حریری با نوشتن کتابی در این فن آن را به کمال نزدیک کرد. پس از آن نیز حدود دو قرن بعد (قرن ششم) این فن وارد نثر فارسی شد که نویسندگان به آن توجه ویژه‌ای نشان دادند. **قاضی حمیدالدین** کتابی با همین عنوان و به تقلید از مقامات عربی نوشت. سعدی نیز در قرن هفتم با توجه خاصی که به مقامات داشت، به تصنیف گلستان پرداخت که نمی‌توان آن را تقلیدی صرف از مقامات دانست؛ چرا که او خود را مقید به رعایت چهارچوب مقامه‌نویسی نکرد و ابتکارات و ابداعات او اثرش را فراتر از



مقامه

مقامات جمع مقامه به معنی مجالس، خطبه‌ها، بیان سرگذشت می‌باشد (معین). در زبان فارسی مقامه به معنی «مکتوب و تاریخ» (بیهقی، ۱۳۷۶: ۴۵) نیز به کار رفته است. برخی نیز آن را «ترجمه گائنه یا گاس» (بهار، ۱۳۷۳، ج ۲: ۳۲۴) دانسته‌اند. مقامه در زبان عربی از «قام، یقوم» گرفته شده و به مجالسی اطلاق گردیده

مقامات قرار داد و عیب و نقص‌هایی را که در مقامات بود برطرف نمود.

مقایسه مقامات و گلستان

در این بخش به مقایسه مقامات حمیدی و گلستان می‌پردازیم و ضمن بیان وجوه تشابه و تفاوت‌های این دو اثر، امتیازات هر کدام را بر دیگری بیان می‌کنیم. مهم‌ترین موارد قابل مقایسه عبارت‌اند از:

۱. در مقامات معمولاً یک قهرمان وجود دارد. در مقامات عربی و همچنین مقامات حمیدی قهرمان داستان، فردی ناشناس، پیر، لاغر و سخن‌دان است که در میان جمع می‌ایستد و داستانی را بیان می‌کند. این شخص در پایان به بهانه‌ای چون رفتن به حج و... به گدایی از جمعیت می‌پردازد.^۲ برای مثال: «بدانید که من عزم بلاد بنی‌شبه دارم و قصد زیارت آن خاک طیبه دارم، هر که را بر دستارچه مروت عقدی است یا در کیسه فتوت نقدی، آن عقد نباید گشاد و آن نقد نباید داد که هر آینه نباید مکافات آن سخا و مجازات آن عطا یوم‌الحشر.» (انزایی، ۱۳۶۵: ۸۰)

در گلستان سعدی، در هر یک از حکایات قهرمان در چهره و شخصیت متفاوتی ظاهر می‌شود و حتی در بعضی حکایات خود سعدی «قهرمان» داستان به‌شمار می‌رود. برای مثال: «یاد دارم که در ایام پیشین من و دوستی چون بادام در پوستی صحبت داشتیم.» (سعدی، ۱۳۶۹: ۳۷)

۲. قهرمان داستان در مقامات فردی غریب است که جمعیتی را پیرامون خویش جمع می‌کند و با آنان حرف می‌زند و خود را «فانسا لکم ناصح امین» می‌خواند. اغلب همچون واعظی بر منبر به پند و اندرز مردم می‌پردازد و با هر گروه از مخاطبان خویش به زبان خودشان سخن می‌گوید: «روی به حجازیان آورد و گفت یا فتیان العرب و خلصان الادب و ابناء السیف... پس روی از طوایف اهل طایف بگردانید و سلسله سخن بجنبانید و گفت ای اهل بلاد عجم و قادحان زند کرم و ارباب فتوت و مروت...» (بلخی، ۱۳۶۵: ۲۶). گاه نیز همچون دانشمند، ادیب، طبیب و فردی با تجربه

به بیان اندیشه‌های خویش می‌پردازد و با قدرت سخن‌پردازی خود مخاطبان را به شگفتی وامی‌دارد.

سعدی برای انتخاب قهرمان خود محدودیتی برای خویش قائل نیست و او از طبقات مختلف جامعه برمی‌گزیند.

۳. شخصیت‌پردازی به‌خصوص در قهرمان‌ها در بیشتر داستان‌های مقامات ضعیف است و چهره‌ها اغلب منفی ترسیم می‌شوند. نویسنده در توصیف قهرمان به دنبال اهداف والای اخلاقی و انسانی نیست بلکه او را فردی مایل به کسب پول و در جست‌وجوی منافع شخصی خویش ترسیم می‌کند. قهرمان به محض رسیدن به مقصود خویش با زندی ناپدید می‌شود و اثری از خود باقی نمی‌گذارد ولی

سعدی به تقلید از مقامات فارسی و عربی، مقامه‌نویسی در پیش گرفته ولی در الگوی خود پا را از تقلید فراتر نهاده و در این شیوه، دخل و تصرفاتی نموده است

در گلستان قهرمان داستان‌ها به گونه‌ای پرورش داده شده است که مورد سرزنش خواننده قرار نمی‌گیرد بلکه خواننده از گفتار و رفتار او پند و عبرت می‌گیرد یا واقعیات جامعه را از این طریق بهتر درک می‌کند.

به عبارتی، قهرمان در مقامه برای لحظاتی کوتاه اوج می‌گیرد ولی از آنجا که گفتار و رفتارش تصنعی و فریبکارانه است، این اوج ثبات و دوام ندارد و نویسنده به دلیل ترس از رسوا شدن قهرمان، او را ناپدید می‌کند ولی در گلستان اوج و کمال قهرمان واقعی‌تر و پایدارتر است.

۴. قهرمان در مقامات بیشتر صحبت می‌کند و با فن سخنرانی و خطابه دیگران را به تعجب وامی‌دارد و آنان را مسحور و مفتون می‌سازد. در این داستان‌ها قهرمان اغلب مصداق کاملی برای «ان من الیابان لسحرا» می‌باشد ولی در گلستان سعدی

او کمتر صحبت می‌کند، سخنانش کوتاه و دلپذیر است و بیشتر با رفتار و اعمال خویش به دیگران آموزش می‌دهد.

مقامات بر پایه سخن استوار است ولی گلستان ضمن توجه به زیبایی سخن به عمل‌گرایی تمایل بیشتری دارد.

۵. در مقامات معمولاً یک راوی داستان وجود دارد. در مقامات عربی فردی موهوم و معین، تمام مقامه‌ها را بیان می‌کند ولی راوی مقامات حمیدی یکی از دوستان اوست که در هر حکایت عوض می‌شود. این دوست نیز فردی تخیلی می‌باشد ولی در گلستان سعدی راوی فرد خاصی نیست. در بسیاری از موارد نویسنده خود راوی داستان است و در بطن داستان قرار دارد. زاویه دید در مقامات حمیدی سوم شخص، دانای کل، است ولی در گلستان، آمیخته‌ای از اول شخص و سوم شخص است. پس حکایت سعدی به واقعیت نزدیک می‌شود و در خواننده بیشتر تأثیر می‌گذارد.

۶. آغاز و پایان داستان در مقامات معمولاً یکنواخت است؛ چنان که در مقامات حمیدی با عبارت «حکایت کرد مرا دوستی» شروع می‌شود و پایان آن‌ها با «اینکه نمی‌دانم کجا رفت و سرانجام او چه شد» با دو بیت شعر تمام می‌شود. در گلستان آغاز و پایان حکایات یکنواخت نیست و تنوع زیادی دارد. اغلب حکایات با شعر پایان می‌پذیرد ولی محتوای ابیات متنوع و گوناگون است. در برخی موارد نیز برای تأثیر بیشتر بر خواننده، حکایت با عبارتی نغز و پرمحتوا به پایان می‌رسد.

۷. در مقامات، حکایات طولانی و داری اطناب‌های خسته‌کننده‌اند و نویسنده سعی می‌کند به هر بهانه‌ای با توصیف مناظر، زمان و سایر پدیده‌های طبیعی سخن را طولانی کند ولی در گلستان حکایات از لحاظ حجم مطلب متفاوت‌اند و مطالب با ایجاز هنری بیان شده‌اند. سعدی از کوتاه بودن حکایت بیمی ندارد؛ چنان که کوتاه‌ترین حکایت گلستان یک سطر و یک بیت است (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۵۹) و «جدال سعدی با مدعی» (همان: ۱۶۲) از طولانی‌ترین حکایات گلستان به‌شمار



می‌رود.

۸. مکان در داستان‌های مقامات حمیدی، دیار دوری است که راوی به آن سفر کرده ولی در گلستان با چنین حکایاتی بسیار کم مواجه می‌شویم؛ «معلم کتابی را دیدم در دیار مغرب» (همان: ۱۵۵) ولی در اغلب حکایات مکان خاصی ذکر نشده است؛ مثل «توانگر زاده‌ای را دیدم بر سر گور پدر نشسته» (همان: ۱۶۲)

۹. هدف اصلی از نوشتن مقامات تکلفات لفظی و ادبی است و از جنبه داستانی هیچ ارزش و تنوعی ندارد. از آنجا که بنیاد مقامه‌نویسی بر سجع، جناس حروف و بازی با الفاظ است، نویسنده آن‌ها سعی می‌کند هنر خود را در فن نثرنویسی نشان دهد. (خطیبی، ۱۳۷۵: ۵۴۶)

در مقامه‌نویسی علاوه بر سجع از ترصیع، جناس، موازنه، ازدواج، ملمع و آرایه‌های معنوی از قبیل مراعات‌النظیر، تضاد، قلب و... به خوبی بهره گرفته می‌شود. برای نمونه: «هر که نه به جامه علم پوشیده است، بی جامه است و هر که نه به عمامه حلم آراسته است، بی عمامه است» (بلخی، ۱۳۶۵: ۱۰۸). در همین عبارت کوتاه آرایه‌هایی چون سجع، ترصیع، جناس و تشبیه به کار رفته است.

در این خصوص اگرچه قاضی حمیدالدین در مواردی به محتوا توجه داشته، و معنا را بر لفظ ترجیح داده است - مثل دلایلی که از زبان منجم در وصف نجوم در مقام مناظره طبیب و منجم آورده (همان: ۱۸۲) - اما اغلب معنا را فدای لفظ کرده است. رعایت تکلفات لفظی همچون سجع نویسنده را در بیان محتوا ناتوان ساخته و کلام را دچار تعقید کرده است؛ مثل: «اگر همه سیر فرسنگی است، علم و فرهنگ است» و به خوبی احساس می‌شود که در بسیاری از موارد معنی ظرفی برای گنج‌نابیدن قرآن لفظی و زیبایی‌های آن است و نویسنده توانسته است با غنای لفظ فقر معنی را بیوشاند. (خطیبی، ۱۳۷۵: ۵۸۰)

سعدی در نوشتن گلستان محتوا را فدای لفظ نکرده است. او به زیبایی‌های لفظی توجه خاصی داشته ولی از محتوا نیز غافل نمانده است؛ به نحوی که خواننده ابتدا به

محتوا و پیام داستان پی می‌برد و پس از لذت بردن از بار معنایی آن به کشف صنایع لفظی و ادبی می‌پردازد و به لذتی مضاعف دست می‌یابد. مثل: «دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی‌فایده کردند. یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد.» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۷۰)

۱۰. از آنجا که «در مقامات بیان داستان مقصود اصلی نیست» (خطیبی، ۱۳۷۵: ۵۷۷) عناصر داستان در حکایت مقامات حمیدی اغلب ضعیف است؛ چنان که خواننده در پیچ و خم صنایع لفظی و معنوی سرگردان می‌شود و کمتر به پیگیری داستان و وقایع آن می‌پردازد و اغلب انگیزه لازم را برای دانستن پایان کار و نتیجه داستان ندارد.^۴

در گلستان حکایت‌ها کوتاه‌اند و مطالب

از ویژگی‌های ساختاری مقامه، وجود قهرمان در داستان است که این شخصیت در مقامات بديع الزمان، «ابوالفتح اسکندری» و در مقامات حریری، «ابوزید سروجی» است

با کمال ایجاز بیان شده‌اند؛ به همین جهت این اثر تا حدودی از ضعف در داستان‌پردازی بر کنار مانده است. نویسنده «در قلمرو زبان و ادبیات فارسی» به نقد و بررسی داستان‌ها و حکایات گلستان پرداخته و عیوب آن‌ها را بیان کرده است. (وحیدیان، ۱۳۷۶: ۱۳۵). البته انتقادات وارد شده بر این داستان به هیچ وجه از ارزش و عظمت آن‌ها نمی‌کاهد.

۱۱. از لحاظ شیوه بیان، حمیدی حکایات را اغلب با جمله‌های طولانی و اطناب‌های خسته‌کننده نقل کرده است که ذهن خواننده را بیشتر به جملات و روابط کلمات و مترادف‌های لفظی معطوف می‌کند و از محتوا باز می‌دارد ولی سعدی با در پیش گرفتن ایجازی هنرمندانه توانسته است بر جان و روح خواننده و شنونده تأثیر بگذارد، جملات کوتاه اما پر مضمون را

همچون پتکی بر ذهن مخاطب وارد کند و محتوا را به جان و روح خواننده بریزد. از همین رهگذر است که حدود چهارصد جمله از گلستان به شکل ضرب‌المثل در بین مردم رایج شده است. (سعدی، ۱۳۶۹: ۷۶۸)

۱۲. قاضی حمیدالدین مقامات خویش را به قصد معارضه با بديع الزمان و حریری نوشته است و خود اعتراف می‌کند که «این هر دو مقاله سابق و لاحق [مقامات بديع الزمان و حریری] که به عبارت تازی و لغات حجازی ساخته و پرداخته شده است اگرچه بر هر دو مزید نیست اما عوام عجم را مفید نه... اهل عجم از آن نکات غریب بی‌نصیب‌اند و پارسیان از آن لغات عجیب بی‌نصاب فسانه بلخیان به کرخیان خوش نیاید و سمر را زبان به عبارت تازیان دلکش ننماید.» (بلخی، ۱۳۶۲: ۱۵۲)

اثر او تقلیدی از مقامات عربی به‌شمار می‌رود و به همین جهت، قاضی در بسیاری از موارد از لغات و ترکیبات آن آثار در مقامه‌های خود استفاده کرده و یا عباراتی از آن را به فارسی ترجمه کرده و در حکایت خود وارد کرده است. (ابراهیمی، ۱۳۴۶: ۱۶۱) و حتی بعضی حکایات از لحاظ مضمون و چهارچوب برگرفته از مقامات عربی است. برای مثال: مقدمه بیست‌ودوم در سکیاج همان مقدمه المضریه همدانی است.

سعدی هدف خود را از تصنیف گلستان چند مورد بیان می‌کند؛ از جمله: «برای نزهت ناظران و فسحت حاضران کتاب گلستان توانم تصنیف کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیع آن را به طیش خریف مبدل نکند» (سعدی، ۱۳۶۹: ۵۴). دیگر اینکه گویی برای سخن گفتن و نوشتن باشد: «در لباسی که متکلمان را به کار آید و مترسلان را بلاغت بیفزاید.» (همان) سوم: اثری جاودان از خود به یادگار گذارد:

غرض نقشی است کز ما بازماند
که گیتی را نمی‌بینم بقای
مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت
کند در حق درویشان دعایی
(همان: ۵۷)

چهارم اینکه به ارشاد و نصیحت خواننده بپردازد:
مراد ما نصیحت بود و گفتیم
حوالت با خدا کردیم و رفتیم
(همان)

با این توصیف، سعدی با انگیزه‌های فراتر از تقلید گلستان را نوشته و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکرده و ابتکاراتی داشته است. با توجه به تعریف «مقامه» و ویژگی‌هایی که برای آن برشمردیم، در گلستان تنها سه حکایت است که با مقامات مطابقت کامل تری دارند و آن‌ها عبارت‌اند از: ۱. حکایت بیست و هفتم از باب سوم، «مشت زنی را حکایت کنند...» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۱۹) ۲. حکایت پایانی در باب هفتم، «جدال سعدی با مدعی» (همان: ۱۶۲) ۳. حکایت هفدهم از باب هفتم، «سالی از بلخ بامیانم سفر بود...» (همان: ۱۶۱). مفصل بودن، جنبه فکاهی داشتن، تفنن‌های ادبی و غلبه لفظ بر معنا از وجوه شباهت این سه حکایت با مقامات است. (ابراهیمی، ۱۳۴۶: ۴۰۸)

۱۳. قاضی حمیدالدین برای هر یک از مقامات نامی عربی انتخاب کرده که به موضوع یا مکانی که در آن اتفاق افتاده است، اشاره دارد؛ مثل مقامه فی الربیع و مقامه فی اوصاف البلخ.

سعدی برای حکایت خود نامی انتخاب نکرده و فقط حکایات را در هشت باب دسته‌بندی کرده است. او گلستان را به باغ بهشت تشبیه کرده که هشت باب دارد و میان عنوان گلستان و هشت باب ایهام و جناس برقرار کرده است (وحیدیان، ۱۳۷۶: ۱۴۳) ولی قاضی کتاب خود را به مقامات عربی تشبیه کرده و خواسته است بر مبنای آن‌ها تا ۴۰ و ۵۰ مقامه بنویسد اما به دلیل محدود بودن دایره لغات زبان فارسی و دشواری‌های پیش رو به بیست و چهار مقامه بسنده می‌کند و به قول خودش: «وقت حال را از نسق اول تغییر افتاد. سلاقی نوایب در دادن آمد و عروس مصایب در زادن، نه دل را رای تدبیر ماند و نه طبع را جای تفکر، غوغای تدبیر، از سلطان تقدیر به هزیمت شد. نظم احوال را قوافی نماند و در قح روزگار شراب صافی

نه. خاطر، قدرت معنی سفتن نداشت و زبان قوت سخن گفتن» (بلخی، ۱۳۶۵: ۲۱۳). در سخنان قاضی نوعی اظهار عجز و ناتوانی مشاهده می‌شود.

۱۴. از دیگر موارد قابل توجه اینکه سعدی در ابتدای گلستان یک دیباچه آورده است و بعد از آغاز حکایات هر گونه مقدمه‌چینی و سخن‌پردازی در نثر را رها کرده و مستقیم به اصل حکایت و ماجرا پرداخته است. او در اصل داستان، هنرمندی و مهارت خود را نشان داده است؛ بدون اینکه خواننده را خسته کند ولی قاضی حکایت‌هایش را با عبارتی کوتاه (حکایت کرد مرا دوستی) آغاز می‌کند و سپس از زبان راوی به مقدمه‌چینی می‌پردازد و در مقدمه‌ای نسبتاً طولانی با آوردن سجع، مترادف لفظی، جناس، اطناب و دراز‌گویی به هنرنمایی ادبی می‌پردازد و پس از آن وارد اصل ماجرا می‌شود. اطناب و لفاظی در اثر او به حدی است که گاه خواننده احساس ملالت می‌کند و با کنار زدن مقدمه خود را به اصل حکایت می‌رساند ولی بعد از خواندن حکایت نیز در بسیاری موارد بدون رضایت از محتوا با لفظ‌پردازی و صنایع ادبی مواجه می‌شود.

نگارنده بر آن است که اگر صنایع لفظی و ادبی را از مقامات و بسیاری از آثار نثر فنی، مصنوع و متکلف جدا کنیم، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که به خواننده لذت ببخشد. ۱۵. از دیگر موارد قابل مقایسه گلستان و مقامات، تشابه محتوا و مضامین است که در اینجا چند مورد برای نمونه بیان می‌شود.

الف: بی‌اعتباری دنیا و ناپایداری نعمات آن. تعلقات دنیوی هم در مقامات و هم در گلستان نکوهش شده است. قاضی حمیدالدین می‌آورد: «پس گفت ای دوستان بدانید که کاس غرور دنیای دنی بی‌صفاست و این سیم بران را خزان در قفاست. باش تا سحاب در او کافور ریزد و این گل‌های پر نگار از شاخ‌های اشجار فرو ریزد... تا لعل رویان باغ را بینی رخسار نگیں بر خاک نهاده و لعبتان چمن را یابی در خاک افتاده.» (همان: ۵۰)

سعدی نیز مشابه همین مضمون را

حکیمانسه و با ایجاز و رسایی کامل بیان کرده است: «گل بستان را چنان که دانی بقایی و عهد گلستان را وفائی نباشد و حکیمان گفته‌اند: هر چه نیاید، دل بستگی را نشاید.» (سعدی، ۱۳۶۹: ۵۴) همین مفهوم را قاضی به زبان شعر چنین بیان می‌کند:

دل در جهان مبند که یاری است بی‌وفا
جامی است بی‌شراب و شرابی است بی‌صفا
نوشش مچش که زهر افاعی است در عقب

خمرش مخور که رنج خمار است در قفا
(بلخی، ۱۳۶۵: ۱۰۷)

سعدی نیز به زبان شعر می‌گوید:

یار ناپایدار دوست مدار

دوستی را نشاید این غدار

(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۲)

ب: هر دو نویسنده به جوانی بیشتر به دیده تحقیر نگریسته‌اند و با کلماتی چون جهل و نادانی و غرور از آن یاد کرده‌اند. در مقامات پیوسته پیری، فرد جوانی را مخاطب قرار می‌دهد و نکوهش‌گرانه با او سخن می‌گوید: «ای جوان بشنو و یاد گیر و این قطعه را مودب و استاد گیر.» (بلخی، ۱۳۶۵: ۳۵)

سعدی نیز با آوردن صفات جهل و غرور برای ایام جوانی می‌گوید: «وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زد» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۵۲)، یا «روزی به غرور جوانی سخت رانده بودم» (همان: ۱۵۱)

گاهی نیز جنب انصاف را رعایت نموده‌اند؛ چنان که قاضی می‌گوید: «نه پیری مجرد علت توقیر است و نه جوانی موجب ذلت و تحقیر... جوانی سرمایه‌ای است که قدم در از دیار دارد» (بلخی، ۱۳۶۵: ۳۳). سعدی نیز جوان را اگر به فضل و هنر آراسته باشد، خردمند می‌داند و می‌ستاید: «جوانی خردمند از فنون فضایل حظی وافر داشت و طبعی نافر، چندان که در محافل دانشمندان نشستنی سخن نگفتی.» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۲۹)

۱۶. قاضی حمیدالدین درباره اهمیت علم می‌گوید:

ز بهر کسب، ز در پای خود برون نهم



و لیک از قبل علم، در به در بروم
به هر طریق که موصل بود به علم مرا
به دیده خاک برویم به ره، به سر بروم
به اشتهای تمام و به حرص و آز و به جوع
به چپ و راست بپویم، به بحر و بر بروم
(بلخی، ۱۳۶۲: ۴)

سعدی نیز اعتقاد دارد که علم باید در خدمت دین باشد: «علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۷۰). باید علم با عمل همراه باشد: «عالم بی عمل به چه ماند، به زنبور بی عسل» (همان: ۱۸۴)

۱۷. حکایات مطرح شده در هر دو اثر جنبهٔ ابتکاری دارد و این دو نویسنده به قدری هنرمندانه حکایات را بیان نموده‌اند که خواننده آن‌ها را به‌عنوان ماجراهایی حقیقی که اتفاق افتاده‌اند، می‌پذیرد. به همین سبب بسیاری از خوانندگان گلستان نمی‌توانند بپذیرند که حکایات آن تخیلی است و لذا وقتی حکایات را با تاریخ مطابقت می‌دهند چون مبنای تاریخی صحیحی ندارند، سعدی را به نسنجیده‌گویی، تناقض‌گویی و اشتباهات تاریخی متهم می‌نمایند. برای نمونه، حکایاتی که در آن‌ها از سهروردی سخن به میان آمده است، با تاریخ مطابقت ندارند. (همان: ۲۴) یا سفر سی و پنج ساله‌ای که برای او در نظر گرفته‌اند، ناشی از همین تخیل پردازی‌های نویسنده است که خوانندگان را به اشتباه می‌اندازد.

به عبارات بهتر، باید گفت هدف سعدی از تصنیف گلستان «ابداع اثر ادبی بوده است نه تحقیقی» (خطیبی، ۱۳۷۵: ۶۰۰) قاضی حمیدالدین نیز در سطح پایین‌تر چنین جایگاهی دارد.

۱۸. از دیگر وجوه مشترک این دو کتاب در هم آمیختن شعر و نثر است. در هر دو اثر هم از شعر عربی و هم از شعر فارسی استفاده شده و شعر گاهی برای زینت بخشیدن به سخن به کار رفته است.

سعدی در حکایتی نقل می‌کند که ظالمی هیزم درویشان را به زور از آنان می‌گرفت و به پولداران می‌فروخت تا شبی آتش از مطبخ در انبار هیزم‌ش افتاد و ظالم به یاران می‌گفت: «ندانم این آتش از کجا

در هیزم افتاد. گفت از دود دل درویشان.»
حذرکن ز دود درون‌های ریش
که ریش درون عاقبت سر کند
به هم بر مکن تا توانی دلی
که آهی جهانی به هم بر کند
(سعدی، ۱۳۶۹: ۷۸)

در این حکایت، از شعر برای زینت‌بخشی و تأکید بر سخن قبل استفاده شده است. در مقامات نیز برای تزیین از شعر استفاده شده است:

«هر که بر اسیران نبخشاید به امیری
نرسد و هر که پیران را حرمت ندارد به
پیری نرسد. شعر:

ز جان و دیده و دل خاک پای پیران شو
اگر بخواهی تا چون سپهر پیر شوی
(بلخی، ۱۳۶۵: ۳۳)

در گلستان گاهی شعر برای تکمیل سخن در پی جمله‌های ناقص می‌آید: «یکی از رؤسای حلب که سابقهٔ معرفتی میان ما بود گذر کرد و بشناخت. گفت: این چه حالت است؟ گفتم:

همی گریختم از مردمان به کوه و به
دشت

که جز خدای نبودم به دیگری پرداخت
قیاس کن که چه حالم بود در این ساعت
که در طویلهٔ نامردمم ببايد ساخت
(سعدی، ۱۳۶۹: ۹۹)

در مقامات آمده است: «خطیب‌وار ثنایی
بگفت و عندلیب‌سان نوایی بزد و چون
مغیان و باب طبع را بساخت و این قطعه
بدین گونه بپرداخت. بیت:

روز جنگ است، جنگ باید کرد
کوشش نام و ننگ باید کرد
(بلخی، ۱۳۶۵: ۴۲)

اشعار در گلستان همگی از قریحهٔ خلاق سعدی سرچشمه گرفته‌اند ولی در مقامات هر چند بیشتر اشعار از خود نویسنده است ولی بعضی از اشعار عربی از دیگران بیان شده است؛ برای نمونه: قاضی در مقامهٔ «فی الوعظ» از اشعار منسوب به امیرالمومنین (ع)، متنبی، زهیربن ابی سلمی، عبده بن الطیب و دیگر شاعران عرب بهره گرفته است. اشعار که خود حمیدی سروده، به جهت ضعف در جوهرهٔ شعری میان مردم راه نیافته و رایج

نگشته است. در هر دو اثر، حکایات با بیت یا ابیاتی پایان می‌پذیرد؛ با این تفاوت که ابیات حمیدی معمولاً یکنواخت است و تجاهل‌العارف دارد ولی در گلستان ابیات نغز و پرمعنایی است که یا خلاصهٔ داستان را بیان می‌کند و یا تأییدی بر آن است و اگر در صدی از حکایات نیز با شعر به پایان نرسد با جملات نغز و پرمضمون ختم می‌گردد.

۱۹. پرداختن به صنایع لفظی مثل سجع و موازنه از دیگر وجوه اشتراک گلستان و مقامات است که این دو اثر را به هم نزدیک کرده است؛ برای نمونه: در مقامات: «همه جمال یکدیگر می‌دیدند و مقال یکدیگر می‌شنیدند. همه با شادی و نشاط پیوسته و بر بساط انبساط نشست» (همان: ۵۵).

در گلستان نیز آمده است: «شیطان با مخلصان بر نمی‌آید و سلطان با مفلسان» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۸۱). با اینکه بنای سجع در فارسی بیشتر بر روابط و افعال است، سعدی برای تناسب سجع و تشابه قرائن هیچ‌گاه کلمه‌ای از جمله نمی‌کاهد و بر آن نمی‌افزاید و تقدیم و تأخیر و جابه‌جایی کلمات را نمی‌پسندد. (خطیبی، ۱۳۷۵: ۶۱۰)

با این وصف، جملات در هر دو اثر موزون و آهنگین‌اند؛ اگر چه عبارات گلستان موزون‌تر از مقامات می‌باشد. در مقامات حمیدی گاهی آیات قرآنی و احادیث به جای قرینهٔ دوم سجع به کار رفته است: «اگر صاحب آفت قالبی، فما سخن بک فارجعون و اگر معلول به علت قالبی انا الله و انا الیه راجعون». (بلخی، ۱۳۶۵: ۱۷)

۲۰. در بعضی مقامه‌های حمیدی روح فکاهه و هزل حاکم است؛ به‌خصوص در مقامهٔ شانزدهم - بین‌اللاطی و الزانی - حکایتی را نقل می‌کند که در هزل افراط نموده و عفت قلم را رعایت نکرده است (همان: ۱۴۹). همین خصوصیت را در بعضی حکایات گلستان مشاهده می‌کنیم که سعدی با بی‌پروایی از عشق مذکر سخن گفته است (رک. سعدی، ۱۳۶۹: ۴۱ و ۱۳۸) و خود سعدی نیز بیان می‌کند که «غالب گفتار سعدی طرب‌انگیز است و طیبیت آمیز» (همان: ۱۹۱). با این همه، گاه

هر دو اثر به زبان طنز پرده‌داری کرده و از فساد حاکم بر عصر خویش پرده برداشته‌اند. چنان که قاضی، دانشمند، معلم، طبیب و... در فساد غوطه‌ورند؛ برای مثال به‌طور صریح در مقامات آمده: «فضا را قاضی نیز روسپی باره بود» (بلخی، ۱۳۶۵: ۱۵۵) و نظیر همین حکایت و بدتر از آن را در گلستان می‌بینیم که «قاضی همدان را حکایت کنند که به نعلبند پسری سر خوش بود...» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۴۵)

۲۱. کاربرد آیات و احادیث و روایات از دیگر اشتراکات مقامات و گلستان است؛ با این تفاوت که سعدی هر جا لازم بوده از آیات و احادیث بهره برده است ولی قاضی حمیدالدین بیشتر در مقاماتی که جنبه دینی دارد، از آیات و احادیث استفاده نموده است. (خطیبی، ۱۳۷۵: ۵۸۴)

۲۲. کلمات و عبارات عربی در هر دو اثر به کار رفته است. سعدی سعی کرده است از واژه‌های عربی معمول و رایج استفاده کند ولی قاضی با اینکه قصد خود را از نوشتن مقامات فارسی‌نویسی بیان کرده است، گاهی عنان اختیار از کف می‌نهد و از کلمات، عبارات و حتی ابیات عربی در حد پیچیده استفاده می‌کند که خواننده برای درک آن‌ها باید به زبان عربی احاطه داشته باشد. سبب کاربرد واژه‌ها و عبارات عربی این است که در آن عصر عربی‌دانی و عربی‌گویی از فضایل و افتخارات هر نویسنده به شمار می‌رفته است.

قاضی و سعدی هر دو به زبان عربی و فارسی تسلط داشته‌اند. آن‌ها هر وقت بخواهند به قول حمیدی «به زبان اهل حله» یا «لغت اهل کله» (بلخی، ۱۳۶۵: ۲۶) سخن برانند بر اسب راهور سخن سوار می‌شوند و سلسله سخن می‌جنبانند و داد سخن می‌دهند. قاضی گاهی آن چنان ساده و روان می‌نویسد که گویی به دو قرن پیش برگشته است و از زبان پیشینیان سخن می‌گوید؛ برای نمونه: «پیر گفت: ای جوان، پیران را حرمت‌دار تا ثمرت جوانی بیایی و با بزرگان بساز تا دولت زندگانی بیایی، بر امیران پیشی مجوی تا پایمال نگردی» (همان: ۱۴). سعدی نیز آن چنان ساده و روان می‌نویسد که پژوهندگان نثر او را «فنی مرسل» می‌خوانند. (خطیبی، ۱۳۷۵: ۶۰۰)

۲۳. عنصر زمان در مقامات مبهم است و با عبارت «وقتی از اوقات» همراه می‌شود که بیانگر اهمیت نداشتن زمان برای نویسنده است. در گلستان نیز اغلب زمان وقوع حوادث مبهم است و فقط در برخی موارد به صورت کلی به زمان اشاره می‌شود. برای نمونه: «در عنفوان جوانی چنان که افتد و دانی».

(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۳۸)

نتیجه‌گیری

با این توصیف باید پذیرفت که بین گلستان سعدی و مقامات حمیدی وجوه اشتراک زیادی به چشم می‌خورد؛ هر چند در شیوه بیان، نوع حکایات، قهرمان، راوی، کاربرد اشعار، بهره‌گیری از آیات و احادیث و کاربرد آرایه‌های لفظی و معنوی تفاوت‌های قابل توجهی وجود دارد. این مباحث نشانگر آن است که سعدی در تصنیف گلستان به مقامات حمیدی و مقامات عربی توجه ویژه‌ای داشته ولی توانسته است از حد تقلید فراتر رود و اثر مستقلی پدید آورد. چنان که در نوع خود کم‌نظیر باشد و همین خصوصیت سبب شده که نویسندگان در نسل‌های بعد به تقلید از گلستان سعدی بپردازند و آثاری همچون: بهارستان، نگارستان و روضه خوافی را پدید آورند.

سعدی گلستان را به تقلید از مقامات نوشته است و در آن به سفر، رخ دادن حوادث در مکانی دور، قهرمان در دیاری غریب، تخیلی بودن وقایع، واقعی جلوه دادن حوادث با استفاده از آرایه‌های ادبی و لفظ‌پردازی توجه داشته است ولی با رفع نقص‌های رایج در مقامه‌نویسی سخن را از اطناب‌های ممل به ایجاز کشانیده، مقدمه‌های طولانی را کنار گذاشته، یکنواختی و ملال‌آوری را اصلاح نموده و با ابتکارانی ناشی از ذوق هنرمندانه خویش بر تأثیر سخن افزوده است؛ به نحوی که خواننده نمی‌تواند این حکایات را تخیلی ببیند و بر واقعی بودن آن‌ها اصرار می‌ورزد. در مباحث مختلف تاریخی، اجتماعی و حکایات شخصی مثل سفرهای طولانی و دراز مدت سعدی در گلستان نمی‌توان بر او خرده گرفت و درباره درستی و نادرستی آن‌ها بحث کرد؛ زیرا اصل بر تخیل و سخن‌پردازی بوده است نه بیان واقعیت. این اوج هنر سعدی است که تخیلات خود را طوری بیان نموده که بسیاری از خوانندگان آن‌ها را واقعی می‌پندارند.

پی‌نوشت‌ها

۱. توجه داشته باشیم که این اصطلاح ادبی را با اصطلاح عرفانی همین لفظ اشتباه نکنیم؛ چرا که در عرفان مقامات به مراحل و منازل وادی‌هایی اطلاق می‌شود که سالک باید آن‌ها را یکی پس از دیگری طی کند تا به مقصد و مقصود برسد که تعداد این مقام‌ها از دیدگاه عرفا هفت عدد می‌باشد. (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۷۷)

۲. البته حدود نمی‌از مقامه‌های حمیدی از این عیب به دوراند.
۳. در مقامه بیست و دوم در سکیاج - که تقلیدی از مقامه مضریه بدیع‌الزمان همدانی می‌باشد - تا حدودی برتر از سایر حکایات جوانب داستان‌پردازی را رعایت کرده است و خواننده یا شنونده را علاقه‌مند به نتیجه داستان می‌یابیم.

منابع

۱. ابراهیمی حریری، فارس؛ مقامه نویسی در ادبیات فارسی و تأثیر مقامات عربی در آن، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۶.
۲. اشرف‌زاده، رضا؛ فرهنگ یافته‌های ادبی از متون پیشین، ج اول، سخن گستر، مشهد، ۱۳۸۶.
۳. حکایت شیخ صنعان، اساطیر، تهران، ۱۳۷۳.
۴. بلخی، قاضی حمیدالدین عمر بن محمود؛ مقامات حمیدی، رضا انزلی‌نژاد، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۳۵.
۵. مقامات حمیدی، نشر بین‌الملل، تهران، ۱۳۱۲.
۶. بهار، محمدتقی؛ سبک‌شناسی، ج ۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.
۷. بیهقی، ابوالفضل؛ تاریخ بیهقی، منوچهر دانش‌پژوه، هیرمند، تهران، ۱۳۷۶.
۸. پوریباز، ناصر؛ مگر این پنج روزه، کارنگ، تهران، ۱۳۷۳.
۹. حریری؛ مقامات، ترجمه علی رواقی، رواقی، تهران، ۱۳۱۵.
۱۰. خطیبی، حسین؛ فن نثر در ادب پارسی، زوار، تهران، ۱۳۷۵.
۱۱. رهنما خرمی، ذوالفقار؛ پژوهشی کوتاه در مقامه‌نویسی، ژند، سبزوار، ۱۳۸۵.
۱۲. زرین کوب، عبدالحسین؛ نقد ادبی، ج پنجم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.
۱۳. سعدی، مصلح بن عبدالله؛ بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، دیباج، تهران، ۱۳۶۹.
۱۴. دیوان غزلیات، به کوشش خطیب رهبر، خلیل، چ پنجم، انتشارات مهتاب، تهران، ۱۳۷۱.
۱۵. گلستان، ج دوم، تصحیح غلامحسین یوسفی، دیباج، تهران، ۱۳۶۹.
۱۶. کلیات، به اهتمام ناصر احمدزاده، بگاه، تهران، ۱۳۷۷.
۱۷. شمس‌سیروس؛ سبک‌شناسی نثر، میترا، تهران، ۱۳۸۴.
۱۸. عوفی، محمد؛ لباب‌الالباب، تصحیح سعید نفیسی، این سینا، تهران، ۱۳۳۵.
۱۹. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی، ج هشتم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.
۲۰. نفیسی، سعید؛ در پیرامون تاریخ بیهقی، مجلد اول، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۲.
۲۱. وحیدیان کامیار، تقی؛ در قلمرو زبان و ادبیات فارسی، محقق، مشهد، ۱۳۷۶.